حقائق پیوسته و غیر اتمیک عالم در نظر داریوس؛ ناخودآگاه

آنچه که در فضای بحث ما مهم است و باید روی آن درنگ کنیم، جهت شناخت و معرفت‌شناسی آن و جهت هستی‌شناسی آن است. معرفت‌شناسی آن هم به‌دنبال هستی‌شناسی می‌آید. ببینید سؤال این است: شما که می‌خواهید مطالب را به هوش تبدیل کنید و آن هوش اینها را پیش ببرد به‌طوری‌که تست تورینگ را پشت سر بگذارد، چطور می‌خواهید مطالب را به او بدهید که این تست را پشت سر بگذارد؟ می‌گویید ما واقعیات را - هر چه هست - به او می‌دهیم؛ زید و عمرو و بکر و صفت زید و رنگ پوست او و ... . این واقعیات را به او می‌دهیم. واقعیات چیست؟ قضایای اتمیای که صادق است. «زید موجود است» این یک واقعیت است. «رنگ زید کذا است». هلیات بسیطه و مرکبه را به او می‌دهیم. می‌گویید مبنای اینکه شما می‌خواهید هوش را سر برسانید -تازه هوش ضعیف- این است که بگویید کل حقائق عالم به گزاره‌ها درمی‌آید؛ به یک چیزهای اتمی منفرد قابل صدق و کذب درمی‌آید؛ صادقٌ‌أم کاذبٌ. اشیاء می‌گویید اصل این حرف غلط است. می‌گویید اصالةً واقع و حقائق عالم، اتمیک نیست و کل عالم یک واحد به‌هم‌پیوسته است و شما بعداً در معرفت، آنها را به گزاره‌های جدا جدا سامان‌دهی می‌کنید؛ اما در حقیقت، این جور نیست.

به تعبیری که از او نقل کرده‌اند، می‌گوید: کسانی که گفته‌اند حقائق به‌صورت اتمیک صادق و کاذب داریم، بین عالَم و جهان مخلوط کرده‌اند؛ «world»، «universe». «universe» همان عالَمی است که خدا آفریده است؛ آن طوری که هست، اما «world» جهان انسانی است. تفاوت‌های مختلفی دارند. مثلاً در ادبیات وقتی شما می‌گویید «الدنیا» و «الآخرة»؛ «إنّما الحَیَوٰةُ الدُّنیا لَعِب و لهو» [1] و این که می گویید «الحیاة الدنیا» یعنی ما و زمینی که می‌گردد؟! اگر بخواهید این ها را بگویید، می‌گویید «للّهِ ما فی السّمٰوٰتِ والأرض» [2]. در اینجا داری جهت « universe» یعنی جهت عالَم بودن آن را در نظر داری و آیه شریفه را می‌خوانی. اما یک وقتی است که می‌گویید «إنّما الحَیَوٰةُ الدُّنیا لَعِب و لهو» و «غَرَّتکُمُ الحَیَوٰةُ الدُّنیا» [3] این هم دنیا است. اما این دنیا نه یعنی خاک، نه یعنی زمین. این دنیا، یعنی آنچنان که عالَم برای انسان مطرح است؛ دیدگاه‌هایش، فهمش، آورده‌هایش، منوایاتش، مصنوعاتش و ... . لذا اشیاء می‌گویید که انسان یک ناخودآگاه دارد، یک پس‌زمینه دارد، یک زمینه ادراک دارد که اصلاً نمی‌شود آن را به قضایای درباوری. مخصوصاً وقتی انسان محو می‌شود؛ اینها را دیگر او نگفته است. دیده‌ای کسی در جای تاریکی منغمر می‌شود و به تعبیری عرفی از خودش هم غافل می‌شود و یک صحنه یک فیلمی را دارد می‌بیند، بعد از نیم ساعت به خودش می‌آید و می‌گوید من کجا هستم؟! محو این چیزی بود که می‌دیدی. وقتی محو این صحنه است، یعنی اینجا دیگر کاری با قضیه و ... ندارد. او تمام وجودش، خودآگاهش، نیمه‌آگاهش، ناخودآگاهش - همه - دست به دست هم داده‌اند تا این را تحلیل کنند. آخر کار هم این صحنه خوب یادش هست. وقتی می‌خواهد خیلی از آنها را بگوید، می‌بیند اصلاً نمی‌تواند آنها را به قضیه دربیاورد. احساساتی را از

آن درک کرده که هر چه بخواهد آن‌ها را به قضیه بگوید، می‌بیند نمی‌شود به قضیه گفت. حال خود این، تاریخ مفصلی دارد. یکی از کسانی که در قرن بیستم در این جهت خیلی تأثیر داشته، ویتگنشتاین است که دوره اول و دوم دارد. زبان تصویری و بازی‌های زبانی؛ در ابتدا وقتی رساله منطقی-فلسفی را نوشت، در همان بخش اول گفت عالَم حقائق اتمیک دارد. بعد از ده سال خودش دوباره خودش را در کرد که می‌گوید «وی دوم». خودش خودش را در کرد و گفت اینطور نیست. یکی از کارهای مهمی که انجام دادهاند همین‌ها بود.

شاگرد: فرقی که بین عالم و جهان گذاشته یعنی جهان را صورت عالم می‌بینند؟

استاد: بله، می‌گویی عالَم، آن واقعیات است و جهان، آن چیزی است که ما آلآن داریم. دیدهایی که می‌گویند «برای خودش عالَمی دارد». «رب العالمین» هم از همان‌هایی است که در روایت هم دارد. «رب العالمین» یعنی رب العالمین تک تک نفوس؟ یا یعنی رب العالمین یعنی عوالم مخلوق؟ عالمین همه این‌ها را می‌گیرد. ولی در این فضا، این‌ها می‌گویند واقعیات که غیر از جهان ما انسان‌ها است، هستی‌شناسی آن‌ها اتمیک نیست. وقتی ما در خودمان آن‌ها را بازتاب می‌دهیم و پدیدارشناسی صورت می‌گیرد و برای ما نمود پیدا می‌کند، تازه در یک بخشی، آن‌ها را به قضیه تبدیل می‌کنیم و بنابراین، این «جهان» شد و معرفت‌شناسی هم که ادراک ما از این عالَم است، باز دو بخش مهم دارد: بخشی از معرفت‌شناسی که قابل پیاده شدن به نرم‌افزار هست و بخشی از آن نه. بنابراین جدول صدق و کذب منطق گزاره‌ها که به صورت مکانیکی عمل می‌کند، منطق مختصری است. منطق گزاره‌ها از تمامیت هم که برخوردار است، فقط همان بخش گزاره‌ها را عمل می‌کند. اما منطق‌های بعدیش دیگر تمامیت ندارد با آن اصطلاحاتی که خودشان دارند.

شاگرد: چون این عالَم، اتمیک شد، نمی‌توانند بشناسند، اما خب اگر جهان، اتمیک شد، آن را می‌توانند بشناسند یا نه؟

استاد: ببینید وا می‌گویند اساساً حقائق عالم، اتمیک نیست. در جهان هم می‌گویند که ما یک ضمیر ناخودآگاه داریم که آن بستری است که زمینه ادراک ما است و در آن زمینه ما درک می‌کنیم. به عبارت دیگر هر قضیه‌ای که در ذهن شما بیاید، محال است بدون آن پس‌زمینه‌ای که نفس شما در آن پس‌زمینه فکر می‌کند و درک می‌کند، آن قضیه بتواند نمود پیدا کند. ولذا شما نمی‌توانید آن پس‌زمینه را نرم‌افزاری کنید. نرم‌افزارها منفرد هستند و باید تحت بازی با نرم‌افزارها جلو بروید. شما در انسان چیزهایی دارید که اصالتاً به نرم‌افزار درنمی‌آید. و لذا می‌گویند من گفتم یک بچه ده ساله چیزی دارد که از ماشین بیشتر می‌فهمد. یعنی ضمیر ناخودآگاه دارد؛ یک «context» و زمینه بیرونی‌ای دارد که با مجموعه آن‌ها دارد فیلم می‌بیند و جهان را درک می‌کند.

شاگرد: در واقع اشکال اصلی این‌ها این است که درک، یک امر مجرد است؟

استاد: در اینجا «holism» می‌گویند، یا در روان‌شناسی، گشتالت «Gestalt» می‌گویند؛ کل‌گرا هستند. یعنی می‌گویند این جور نیست که ما حقائق را به دید تحلیلی به مفرده‌ها برگردانیم و واقعیت، خلاف این است؛ کل، کل است. کل به عنوان یک کل، یک واحد است.

خب ببینید این حرفی که این‌ها می‌زنند و راه‌کاری که بعداً ارائه داده، در همان محدوده‌ای بوده که این‌ها می‌فهمد. اگر به دنبال مطالعه آن بروید، ده‌ها مقاله نوشته شده است.

شاگرد۲: این به نسبیت حق برنمی‌گردد؟

استاد: نه، نمی‌خواهد مسأله نسبیت را بگوید؛ نسبیت و مطلق بودن یک فضا است که بحث دیگری است. این‌ها می‌خواهد بگوید حتی در یک قضیه مطلقی که می‌پذیریم، درک ما نسبت به آن، بدون پشتوانه ضمیر ناخودآگاه و آن شبکه زیرین، محال است؛ این را می‌گوید. نمی‌خواهد بگوید

که من می‌گویم مطلق‌ها را کنار بگذاری و نسبی بشوی، بلکه می‌گوید مطلق‌هایی را هم که درک می‌کنید، آن مطلق‌ها بدون این ضمیر ناخودآگاه و بدون این پشتوانه و بدون این «context» محال است.

---

[1] محمد۳۶

[2] لقمان ۲۶

[3] الجاثیه ۳۵

بازبینی #2
ایجاد شده 17 آوریل 2025 17:00:06 توسط ... .
به روزرسانی شده 19 آوریل 2025 16:56:16 توسط ... .